

مهم صادر کردند که بالا بودن شأن آن دو (رأی)، در تغییر رویه دادگاه‌ها به سمت شناسایی الزام بیان دلیل، مؤثر بود. این دو رأی همان است که خواهان، آن را در لوایح خود مورد استناد قرار داد. فارغ از این پرونده دادگاه‌ها در حال حاضر در انگلستان تا حدود بسیار گسترده‌ای این اصل را اعمال می‌کنند. و این اصل همچون دیگر اصول، جایگاه خود را در رویه قضایی پیدا کرده است. در ابتدا تنها موارد مهمی چون حقوق بنیادین، هدف اعمال این اصل بوده است، اما به تدریج با افزایش تمایل به شفاف‌سازی‌ها و مبارزه با فساد، این اصل از عمومیت بیشتری برخوردار شد. تقریباً در دهه ۹۰ بود که رویه دادگاه‌های انگلستان در راستای شناسایی این اصل، آهسته گام برمی‌داشت.

الزام به بیان دلیل را به این معنا تعبیر می‌کنند که اداره، موظف به بیان دلایل و موجهات تصمیمی است که اتخاذ می‌کند و بر حقوق شهروندان تأثیر می‌گذارد. اداره باید نحوه استدلال و منطق انطباق حکم بر موضوع را به تفصیل بیان دارد نه صرفاً تشریفات اخذ تصمیم یا ادله‌ای که مستند تصمیم‌اند را بگوید. معمولاً این اصل را از شقوق عدالت طبیعی دانسته و الزام آن را فارغ از نص قانونی متصور می‌دانند. بیان دلایل تصمیم‌گیری به مرحله بعد از اتخاذ تصمیم موکول می‌شود. اگرچه این به الزام اعلان کردن قبل از تصمیم، خدشه وارد نمی‌کند ولی پشتوانه آن الزامات، اصولی چون انتظار مشروع و قطعیت قانونی می‌باشد. بیان دلایل، اثرات بسیار مثبتی در پی دارد که ضرورت‌های موقت و کم‌اهمیت اداره یارای مقابله با آن را ندارد. و اما اثرات مثبت بیان دلایل عبارتند از:

(۱) **امکان بازبینی بهتر بر اداره:** بیان دلایل به دادگاه‌ها امکان می‌دهد که با توجه به این تصمیمات، بازبینی بهتری بر اداره داشته باشند و منطقی بودن تصمیمات آن را بهتر کشف کنند.

(۲) **امکان طرح دعوا:** به شهروندان این امکان را می‌دهد که با سنجش استدلال اداره و تصمیم آن، به طرح دعوا بپردازند. به عبارت دیگر، آنها با بررسی ظاهری این دلایل به بررسی ارزش طرح دعوا و امکان‌سنجی برنده شدن در آن پی‌می‌برند.

(۳) **اتخاذ تصمیم درست توسط مقامات اداری:** مقامات اداری نیز برای داشتن دلیل محکمه‌پسند و همچنین ضمن ارائه مواردی که طرح دعوا را ابطال تصمیم یا الزام به بیان دلیل برای بررسی صحت تصمیم شده است، سعی می‌کند بهترین تصمیمات را اتخاذ نمایند.

اصل ملزم بودن اداره به بیان دلیل و شفاف‌سازی حداکثری در رویه دادگاه‌های انگلستان (ترجمه رأی دعوای مؤسسه جراحی دندان پزشکی علیه شورای صندوق دانشگاه)

مترجم: محسن آهنگر سماکوش*

مشخصات رأی

دعوای مؤسسه جراحی دندان پزشکی علیه شورای صندوق دانشگاه‌ها
مورخ: ۱۹۹۳/۷/۳۰، دادگاه ملکه، لندن، انگلستان
شماره پرونده: ۹۳-۴۲۳
قضات رسیدگی کننده: سدلی جی، من ال جی
خواهان: مؤسسه جراحی دندان پزشکی
خوانده: شورای صندوق دانشگاه‌ها
تاریخ صدور رأی: ۱۹۹۴/۲/۳

مقدمه مترجم

موضوع رأی ترجمه شده ذیل، «الزام اداره به بیان دلیل و شفاف‌سازی حداکثری» است که دادگاه آن را در این پرونده خاص نپذیرفته است. توضیح اینکه دادگاه شاهی یا در حال حاضر دادگاه ملکه، صلاحیت اعمال نظارت قضایی بر اداره در انگلستان را دارد. حسب رویه سنتی «کامن‌لا» اصل الزام به بیان دلیل در انگلستان وجود نداشت و دادگاه‌ها از عدالت طبیعی استنادی در رأی خود، این اصل را استخراج نمی‌کردند لذا این مورد از جهات طرح دعوا محسوب نمی‌شد و وظیفه عمومی مبنی بر بیان دلایل هم عمومیت نداشت تا اینکه مجلس لوردان و دادگاه تجدیدنظر در اوایل دهه ۹۰ دو رأی

* دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی و کارآموز قضایی قوه قضاییه.

۴) افزایش اعتماد عمومی شهروندان نسبت به دولت

۵) افزایش اعتماد به نفس شهروندان: بیان دلایل، علاوه بر افزایش اعتماد به نفس شهروندان، آنها را در پیشرفت جامعه ترغیب به شرکت می‌کند.

۶) افزایش مشروعیت تصمیمات و مقبولیت دولت**۷) رشد شفافیت و سلامت اداری**

دلایلی که ابراز می‌شود نباید به صورت یک متن از پیش تعیین‌شده و تکراری باشد. دلیل باید موردی و واقعی باشد. تعیین کیفیت دلایل ابرازی حسب مورد به این وابسته است که ما به دنبال چه هستیم. اگر ما برای اقناع وجدانی صرفاً به دنبال علت و چرایی تصمیم باشیم، واضح است که اداره باید به ذکر جزئیات دلایل خود بپردازد، اما اگر هدف، کشف قانونی بودن تصمیم و شفافیت آن باشد باید علاوه بر دلایل، پروسه‌ها و تشریفات نیز در لیست وظایف اداره گنجانده شود. دادگاه‌ها معمولاً این اصل را به صورت مطلق اعمال نمی‌کنند و در شدت و ضعف اعمال آن، به‌طور معمول فاکتورهایی را در نظر می‌گیرند که از جمله موارد ذیل می‌باشد:

۱- سختی نحوه بیان دلیل منجر به این می‌شود که دادگاه‌ها با اغماض رفتار کنند؛ مثلاً، در ارزیابی‌های علمی بیان کامل دلایل و جزئیات، بسیار دشوار است، لذا دادگاه‌ها به ظاهر بسنده می‌کنند.

۲- هر قدر تصمیم، غیرمعمول‌تر و دور از ذهن باشد دادگاه‌ها هم به همان میزان بر شدت و دقت می‌افزایند و خواهان دلایل دقیق‌تر و بیشتر هستند.

۳- جایی که الزام قانونی برای بیان دلیل وجود دارد دادگاه‌ها سخت‌گیری می‌کنند. دادگاه‌ها نسبت به تصمیمات، رفتاری دوگانه دارند. در مواردی چون سه مورد فوق‌الذکر دادگاه‌ها قائل به الزام بیان دلیل به افراد هستند. به عبارت دیگر، دادگاه‌ها بیان هم‌زمان دلیل و تصمیم را الزامی می‌دانند، اما در سایر موارد وجود دلیل را در جایی که درخواستی از جانب فرد ذی‌نفع یا دستور دادگاه باشد لازم می‌دانند. دادگاه‌ها عدم رعایت این الزامات را هم بسته به اهمیت موضوع یا به الزام به بیان دلیل حکم داده و متعاقباً با بررسی دلایل، حکم نهایی در خصوص تصمیم را صادر می‌کنند. یا اینکه از ابتدا با ایراد غیرقانونی بودن تصمیم، آن را ابطال می‌کنند.

کمیته justice-all souls با بررسی این اصل بیان داشته است که دلایل اختلافی علیه این اصل بسیار کم‌اهمیت است و این اصل از اهمیتی برخوردار است که نباید آن را به کامن‌لا سپرد تا به تدریج توسعه یابد. بنا به گفته کمیته مذکور، این اصل در موارد زیر رعایت نخواهد شد:

۱- زمانی که بیان دلیل به ضرر امنیت ملی یا روابط بین‌الملل باشد.

۲- در صورت وجود نص قانونی که تصمیم را مورد تأیید قرار می‌دهد.

۳- دلیل، حاوی اطلاعات شغلی، تجاری و حرفه‌ای افراد باشد.

۴- موارد مربوط به ارتقاء و انتصاب‌ها و مأموریت‌ها.

۵- در مواردی که دلیل، حاوی اطلاعاتی است که افراد، داوطلبانه در اختیار دولت قرار داده‌اند. در مانحن فیه رویه انگلستان در حال حاضر این چنین است.

قاضی سدلی‌جی زمانی رأی مورد بحث را صادر نمود که این اصل، دوران رشد اولیه را طی می‌کرده است. استدلال او در ابتدای رأی به گونه‌ای است که خواننده احساس می‌کند رأی نهایی به نفع خواهان است. او اصل را می‌پذیرد، اما به چند دلیل دعوا را رد می‌کند؛ به‌طور مثال، در قالب این پرسش‌ها با فرض بیان دلایل، آیا دادگاه برای بررسی آن، صلاحیت علمی لازم را داراست، که منجر به پاسخ منفی می‌شود. بنابراین دعوا رد می‌شود. آیا عاقلانه است بر این باشیم که صرفاً به علت بی‌دانشی و ناآگاهی قاضی در زمینه مباحث آکادمیک پزشکی، شهروندان از طرح دعوا در این حوزه عاجزند؟ پر واضح است که پاسخ، منفی است. پس، قرار ارجاع امر به کارشناس، مختص به چه مواردی است؟ اگر قاضی می‌خواست، با تعیین کارشناس می‌توانست لاقلاً به ادعای خواهان اندکی توجه کند. با توجه به ۲۲ صفحه استدلال قاضی و جزئیات آن بعید بود به راحتی از موضوع صرف‌نظر کند.

علاوه بر این، مگر خود خواهان دعوا یک مؤسسه آکادمیک، پژوهشی و متخصص نبوده است؟ چرا قاضی حداقل، الزام صندوق را به بیان دلیل برای خواننده مقرر نکرد؟ خواهان به راحتی زبان تخصصی خواننده را می‌فهمید و لاقلاً می‌توانست با استماع آن دلایل به نوعی قانع گردد. شاید علت این رأی سدلی‌جی، بازتاب عدم بلوغ فکری رویه

قضایی آن دوران باشد؛ چون دقیقاً هم‌زمان با آن دوران بود که رویه قضایی رو به سمت شناسایی این اصل گام برمی‌داشت.

نکته دیگری که در این رأی و دو رأی استنادی خواهان وجود دارد این است که اصل الزام به بیان دلیل را به‌طور عموم به رسمیت نشناخته‌اند، اما آن را به هیچ‌وجه دلیلی بر عدم امکان الزام اداره بر اجرای مفاد اصل نمی‌دانند؛ به‌طور مثال، در پرونده R علیه هیأت تجدیدنظر مربوط به خدمات شهری، دادگاه استدلال کرده است که هیأت دقیقاً ماهیت عملش قضایی بوده است. تمییز حق و بیان دلیل هیچ منافاتی با امنیت و یا حقوق خصوصی افراد نداشت. بنابراین، هیأت باید دلایل حکم خود را بیان دارد تا بر دادگاه مشخص گردد که: آیا تصمیم، وجاهت قانونی دارد یا خیر؟ و توضیح بیشتر اینکه: آیا تحمیل یک وظیفه بر اداره نیاز به استناد دارد یا استدلال؟ به عبارت دیگر، آیا نص، لازم است تا اداره ملزم به امری گردد و تخلف از آن، مسئولیت اداری و انتظامی اداره و مدیر را در پی داشته باشد یا اینکه باید به ماهیت عمل اداری توجه داشت و با توجه به نتایج عمل، مسئولیت را مفروض دانست؟ در فرض ما، مسئولیت منصوص و روشنی دال بر بیان دلیل وجود ندارد، اما این الزام تقریباً در هر نظامی از مدت‌ها قبل بوده است که رأی دادگاه باید مستند و مستدل باشد. دادگاه باید دقیقاً با استدلال به بیان اینکه چگونه از قواعد به حکم رسیده است را در رأی خود بیاورد. حتی در اصل ۱۶۶ قانون اساسی ایران هم آمده است رأی قاضی باید مستدل باشد. حال، آیا اداره یا مقام اداری که عملی همچون قضا انجام می‌دهد از این تکلیف مستثناست؟ در پرونده هیأت تجدیدنظر مربوط به خدمات شهری ۱۹۹۱، دادگاه به این سؤال پاسخ منفی داد و اداره را ملکف کرد که با توجه به اینکه به نوعی به کار قضاوت می‌پردازد باید رفتاری چون رفتار قاضی داشته باشد. البته تا این حد صراحت، در کلام دادگاه به چشم نمی‌آید، اما در هر سه پرونده این فرض به نوعی در تقدیر گرفته شده است. ظاهراً پذیرش آن منطقی است. اداره، صلاحیت اتخاذ تصمیمی را دارد. بنابراین، باید تکالیفی را که لازمه صلاحیت است نیز رعایت کند. تکلیف قضاوت کردن و اعمال شبیه به آن، بیان دلیل است. فارغ از دیگر عوامل موجهه این اصل، هر قدر مورد، مهم‌تر یا جنبه قضایی آن پررنگ‌تر باشد به تبع آن این تکلیف نیز سنگین‌تر است. به نظر می‌رسد

که پذیرش اصل این مطلب در رأی، درخور ستایش است. مطلب دیگر این است که در دعاوی اداری قاعده الزام بیان ادله از طرف خواهان را نباید اصل اولیه این دعاوی دانست؛ چراکه این قاعده در میان اشخاص حقوقی خصوصی باید مورد توجه باشد. شأن اداره و افراد برابر نیست. اعمال این اصل همواره به سود اداره است. تقریباً همه دلایل خواهان در دستان اداره می‌باشد. به‌علاوه، علت وجود اداره، خدمت به شهروندان و اداره جامعه است. این گونه نیست که رفتار و عملکرد اداره با شهروند رفتاری همچون رفتار و عملکرد دو شخص حقوق خصوصی باشد که صرفاً خواستار کسب سود از یکدیگرند. رفتار دادگاه باید تا حدی به نفع شهروند جانبدارانه باشد.

سدلی‌جی در استدلالات خود ظاهر قانونی را بر کندوکاو ماهوی ترجیح داده است. او به این علت رأی را به نفع خواهان صادر نکرد که ظاهراً همه کارها قانونی بود با این استدلال که با وجود شفافیت کافی و مشاهده نکردن ناهنجاری نباید به تصمیم خدشه وارد کرد. او در واقع این مورد را در زمره تصمیماتی قرار داد که نیاز به بیان دلیل ابتدایی ندارد. به نظر می‌رسد قاضی دادگاه در این پرونده به سنت کامن‌لایی تمسک جسته است که بر آن اساس دادگاه بر شایستگی^۱ تصمیم اداره خدشه وارد نمی‌کند. به عبارت دیگر، دادگاه از این منظر نباید خود را در مقام اداره قرار دهد و بیند آیا تصمیمی درست صادر کرده است یا نه. همین که ظاهراً تشریفات قانونی طی شده است دیگر نباید در ماهیت تصمیم ورود پیدا کرد. خدشه به تصمیم را باید از منظر تشریفات کشف کرد. این نوع نگرش به اداره در فضایی که سیستم بر «نظریه red light» گرایش داشته باشد بسیار دور از ذهن است. به‌علاوه، حقوق اداری نوین بر پایه اصولی استوار است که نگاه ماهوی داشته و تا حد بسیار زیادی حق محورند. توجه صرف دستگاه‌های نظارتی بر تشریفات برای شروع اعمال نظارت بر اداره است، اما به هیچ‌وجه کافی نیست. در دنیایی که فرد، بیشترین سروکار را با اداره دارد اصلاً کافی نیست تا با بررسی صرف تشریفات حاکم بر تصمیمات، حقوق افراد تأمین گردد.

ترجمه رأی

انشاء این رأی توسط قاضی سدلی جی در مقام عضو ممیز هیأت قضایی دادگاه ملکه، صورت گرفته که با موافقت عضو دیگر همراه بوده است. وی ابتدا گردشکار و شرح موقع، سپس استدلالات خود را بیان نمود. در نهایت عضو دیگر هیأت، آن را تأیید نمود.

گزارش گردشکار و حکم دادنامه

سدلی جی (j sedley): در این پرونده خواسته خواهان، اعمال بازبینی قضایی بر تصمیم شورای صندوق دانشگاه‌ها^۱ - که طی ارزیابی نهادها و دانشکده‌های علمی پژوهشی از نظر علمی و پژوهشی و اعطای رتبه در سال ۱۹۹۲ اتخاذ شد - می‌باشد. خواهان، مؤسسه تحقیقاتی دندان پزشکی بوده و طی این ارزیابی رتبه ۲ به آن اختصاص یافته است. از آنجا که رتبه، تأثیر مستقیمی بر میزان بودجه سال آینده مؤسسه خواهد داشت و به صورت غیرمستقیم بودجه غیردولتی را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد خواهان به این رتبه متعرض شده و در سال ۱۹۹۳ به خواسته اعلام غیرقانونی بودن تصمیم شورای صندوق دانشگاه‌ها و انجام ارزیابی مجدد، طرح دعوا نمود. جهت خواسته نیز عدم بیان دلیل و شفافیت کافی اعلام شد.

شورای صندوق دانشگاه‌ها مسئول اداره بودجه‌ای است که بر فعالیتهای پژوهشی از طرف دولت اختصاص می‌یابد و اعضای آن از طریق وزیر کشور منصوب می‌گردند. شورا هم در تخصیص بودجه، براساس رتبه مؤسسات از نظر علمی پژوهشی عمل می‌کند. مرجع ارزیابی و رتبه‌بندی هم خود شورا است. ضوابط و معیارهای ارزیابی هم توسط خود شورا تعیین و منتشر می‌شود. به عبارت دیگر، شورا همه‌ساله در طی بخشنامه‌ای تمامی ضوابط و ملاک‌هایی را که براساس آن ارزیابی صورت می‌گیرد خود منتشر می‌کند و بعد از استماع انتقادات وارده و نظرات مؤسسات علمی پژوهشی اقدام به اصلاحات آن نموده، متن نهایی را تصویب می‌کند. شورا در این زمینه دارای اختیارات فراوان است و از مقامات بالادست اداری تبعیت سلسله‌مراتبی ندارد.

1. The university funding council.

خوانده، شورای صندوق دانشگاه‌ها در ششم مارچ سال ۱۹۹۲، بخشنامه‌ای خطاب به مؤسسات علمی پژوهشی، صادر و سازوکار ارزیابی تحقیقات علمی پژوهشی آنان را بیان نمود که علاوه بر بیان سازوکار ارزیابی تحقیقات و پژوهش‌های مؤسسات، اهداف ارزیابی هم بیان شد. در مقابل، از مؤسسات هم خواسته شد نظرات خود را بیان کنند. حسب بخشنامه، ارزیابی در پنل‌های تخصصی انجام می‌گیرد که این پنل‌ها به واحدهای ارزیابی شناخته می‌شود. اعضای این پنل‌ها متخصصان آکادمیک در آن حوزه‌اند. به علاوه، برای تجدیدنظرخواهی هم اعلان شد که سازوکاری وجود ندارد.

در پنل‌ها ضمن بحث و گفتگو، سرانجام ارزیابی با رأی مخفی صورت می‌گیرد؛ رتبه خواهان در ابتدا ۲/۶ تعیین شد اما طی بررسی وضعیت خواهان به همراه ۵ مؤسسه دیگر، رتبه ۲ به آن اعطاء گردید.

این تصمیم خوانده به بیان خواهان، بدون ارائه هیچ دلیلی بود. اصلاً مشخص نبود چرا رتبه ۲ به خواهان اختصاص داده شد و چرا در بررسی دوباره رتبه خواهان تنزل پیدا کرد. خواهان طی یک درخواست کتبی اعلام کرد که خواستار بیان دلیل یا ارزیابی دوباره است، اما خوانده در پاسخ اعلام داشته که هیچ تبعیضی صورت نگرفته و تمام اطلاعات مورد ارزیابی قرار گرفته است. به علاوه، تجدیدنظر هم غیرممکن است. خواهان متعاقباً طرح دعوا نمود با این استدلال که در ارزیابی مجدد تنها مؤسسه خواهان بوده است که اینچنین تنزل رتبه یافته. اگر مسئله مبهم و ناموجهی نیست چرا خوانده از بیان دلایل این تصمیم خودداری می‌کند. به علاوه، مؤسسات دیگر جز مؤسسه خواهان در پنل نماینده داشته‌اند. اصلاً دلیلی برای پنهان‌کاری و عدم بیان دلیل وجود ندارد مگر اینکه واقعاً مسئله‌ای وجود داشته باشد که شورای صندوق دانشگاه‌ها ناگزیر به کتمان آن باشد. صندوق باید بیان دارد که چرا این رتبه دقیقاً عاید خواهان شد؛ چرا که این رتبه مبلغ ۲۷۰/۰۰۰ پوند از بودجه او را کاهش داده است. بیان سازوکار ارزیابی و آیین دادرسی که مشکلی را حل نمی‌کند، لذا باید دقیقاً بیان شود این نتیجه براساس چه منطقی در تطبیق حکم بر موضوع حاصل شد. خوانده استدلال کرد که هیچ مقررهای برای تجدیدنظرخواهی وجود ندارد. به علاوه، ارزیابی توسط پنل تخصصی در عالی‌ترین سطح انجام گرفته است و در یک سیستم دوگانه، ارزیابی کاملاً علمی و تخصصی انجام شد. به چالش کشیدن یک ارزیابی

درواقع به چالش کشیدن کل فعالیت پنهان است. این عمل امکان ندارد مگر اینکه کل نمره ارزیابی و اهداف آن را زیر سؤال ببریم. تصمیم و قضاوت، جمعی و توسط جمع صورت پذیرفته است. بنابراین ارزیابی دوگانه علمی و رأی جمعی، نقطه ثقل ارزیابی هاست. اینچنین درخواست خواهان، در واقع زیر سؤال بردن هسته مرکزی ارزیابی است. فارغ از اینها، مگر الزام به بیان دلیل به صورت عمومی وجود دارد که ما ملزم به آن باشیم. در فرض وجود، نظر جمعی است و این امر در امور جمعی غیرممکن می‌باشد. گذشته از تخصصی بودن، به علت شفافیت نمی‌توان آن را بیان کرد و اگر امر غیرمنطقی موجود باشد باز هم باید خواهان، آن را اثبات کند.

مسئله اصلی این است که: آیا دادگاه می‌تواند از خواننده تقاضای بیان دلایل دقیق نماید؟ آیا تقاضای عمومی عدالت، اقتضای بیان دلایل را دارد؟ در صورت پاسخ مثبت، آیا در موردی که تصمیم، مورد چالش یک تصمیم جمعی و تخصصی باشد باز هم مقتضی بیان دلایل است؟ در حال حاضر این پرسش باید جزء به جزء و خاص پاسخ داده شود. خواهان به دو پرونده استناد کرد: یکی مربوط به مجلس لردان و دیگری مربوط به دادگاه تجدیدنظر است. در پرونده مربوط به دادگاه تجدیدنظر، دعوی R علیه هیأت تجدیدنظر مربوط به خدمات شهری،^۱ خواهان، از کارمندان سازمان زندان‌ها بود که اخراج شد و در مقابل، تقاضای پرداخت غرامت نمود. هیئت، مبلغ ۶۵۰۰ پوند را تعیین نمود، اما علی‌رغم تقاضا و اعتراض خواهان هیچ دلیلی برای این حکم خود بیان نکرد. در صورتی که اگر خواهان به دیوان صنعتی مراجعه می‌کرد مبلغ ۱۵۰۰۰ پوند به او تعلق می‌گرفت و این مبلغی بود که تقریباً انتظارش را داشت. با تقاضای بازبینی قضایی، پرونده در دادگاه مطرح شد. بنا به استدلال قضات، اقتضای عدالت این است که هیات‌های این چنینی در اتخاذ تصمیم، دلایل خود را بیان دارند تا طرفین از آن مطلع گردیده، به ذهنیت اعضای رسیدگی‌کننده پی برده، مسائلی را که در أخذ تصمیم لحاظ شده درک کنند تا راحت‌تر بتوانند در مراجع بالاتر اعتراض نمایند. به‌علاوه، چون هیچ دلیلی ارائه نگردیده، دادگاه نمی‌تواند قضاوت کند که

1. Civil Service Appeals Board.

تصمیم، ناعادلانه بوده است یا خیر. در این مورد (تصمیم ناعادلانه)، باید موارد زیر در نظر گرفته شود:

- ۱- تجدیدنظرخواهی نسبت به میزان مبلغ صورت نگرفته است.
- ۲- هیأت در أخذ تصمیم عملکرد قضایی داشته است.
- ۳- هیأت قابلیت بازبینی قضایی را دارد.
- ۴- فرایندی که هیأت براساس آن باید حکمش را صادر کند بدون بیان دلیل، حکم ناعادلانه است.
- ۵- هیچ متن قانونی‌ای وجود ندارد که دادگاه را به تحمل و عدم اعتراض نسبت به این بی‌عدالتی مجبور کند.

۶- بیان دلایل هرچند مختصر، خللی به هدف قانون وارد نمی‌کند.

۷- این مورد از مواردی نیست که بیان دلایل تصمیمات، خللی به مصلحت عمومی، امنیت و منافع خصوصی شهروندان وارد آورد. بنا بر موارد فوق، هیأت باید دلایل خود را بیان دارد. به‌علاوه، چون میزان حقوق فرد، بسیار تحت تأثیر قرار گرفته، خواهان، مستحق دانستن علت است. اگرچه برای بیان دلایل وظیفه کلی وجود ندارد و نبود دلیل فی‌نفسه نمی‌تواند موجب نقض باشد اما در این خصوص وظیفه رفتار عادلانه ایجاب می‌کند که دلیل حکم و هیأت باید بیان شود، چون ظاهراً ابهاماتی وجود دارد که دادگاه آن را فهم می‌کند ولی قادر به تحلیل آن نیست.

در پرونده دوم که نماینده خواهان به آن استناد کرد اوضاع کاملاً متفاوت است. در این پرونده، خواهان، زندانیانی هستند که به جرم قتل به حبس ابد محکوم شده بودند، اما بعد از سپری شدن حداقل از مجازات، آزادی امکان‌پذیر بود. دادگاه نیز چنین نظر داشت ولی با سپری شدن این مدت حداقل، وزارت کشور از آزاد کردن این زندانیان امتناع کرد بدون اینکه دلیلی ارائه دهد و تشخیص قاضی را با آن خدشه‌دار کند. در این قضیه، قضات مجلس لوردان استدلال کرده‌اند که: پارلمان علاوه بر اعطای صلاحیت تصمیم‌گیری به اداره وظیفه بیان دلایل آن، عوامل موجه و موجبات تصمیم خود را هم به آن محول کرده است. یک تمایل گسترده‌ای به سمت آشکار بودن اعمال اداری یا آنچه به آن «شفافیت» می‌گویند وجود دارد. گذشته از آن، زندانی نمی‌داند تصمیم وزیر کشور براساس چه مدارک و شواهد جدیدی اتخاذ شده است. چرا رویکرد

وزیر متفاوت از رویکرد قضات است؟ آیا او مدارک جدید کشف کرده است که از ارائه آن خودداری می‌کند؟ در اینجا زندانی چیزی جز حدس و گمان ندارد. درست است که قانون، هیچ وظیفه عمومی به بیان دلایل بر دوش اداره قرار نداده است اما گاهی اوقات اوضاع و احوال قضیه، این وظیفه را ایجاب می‌کند. مسئله، مربوط به مهم‌ترین حق فرد یعنی آزادی است. او حق دارد بداند چرا این مخالفت از سوی وزیر ابراز شد. به نظر اداره، بیان دلیل، بسیار دشوار و ناخوشایند است، اما هیچ دلیلی دال بر اثبات بیان دلیل برخلاف نظم عمومی جامعه وجود ندارد. فرد در هنگام محاکمه در دادگاه بارها از خود دفاع می‌کند؛ رویه و ذهنیات هیأت ژوری و قاضی را کشف می‌کند؛ می‌آموزد که حداکثر مجازات او حسب جرم بر چه میزانی است اما در این پرونده، زندانی به هیچ‌وجه وزیر کشور را ندیده است؛ در برابر او از خود دفاع نکرده است و اصلاً نمی‌داند وی چه ذهنیتی دارد. تنها یک رویه رازآلود اداری را مشاهده کرده است که در هیچ بخش دیگر وجود ندارد. این امر باعث می‌شود که هیچ دستاویزی برای اعتراض و متعاقباً برای بررسی تصمیم وزیر کشور در این امر مهم وجود نداشته باشد، لذا مجلس لردان رأی به الزام وزیر به بیان دلیل داد تا بتواند بر آن اساس صحت تصمیم را بسنجد.

آنچه به نظر مهم است داشتن یک ضابطه مشترک، هم برای گشودن مسیر طرح دعوا و بازبینی قضایی و هم برای بررسی عادلانه بودن تصمیم است. یکی از شقوق بی‌عدالتی، نبودن راهی است که بدان وسیله پی ببریم اشتباه یا تخلفی رخ داده است یا خیر. بنابراین چون نمی‌توان اصل الزام به بیان دلیل را به صورت کلی عمومیت داد آن را یکی از شقوق عدالت دانسته و عدم آن را فقدان عدالت و انصاف در نظر می‌گیریم. به علت بار سنگین این اصل، باید تصمیمات را به دو گروه تقسیم کرد: الف) موردی که تصمیم باید همراه با بیان دلیل باشد. ب) موردی که ملزم به بیان دلیل نیست. در این پرونده، خواهان ادعا کرده است در صورتی که شورا دلایل تصمیم را بیان ندارد قادر به پذیرش آن نخواهد بود. و اتفاقاً استدلال نماینده خوانده اصلاً قابل قبول نیست؛ پذیرفتن استدلال خوانده، مبنی بر استثنا بودن این مورد در الزام به بیان دلیل، بی‌معنی است.

خواهان استدلال کرد اقتضای عدالت این است که تصمیم خوانده همراه با بیان دلایل و شیوه دقیق ارزیابی باشد. گذشته از آن، این تصمیم اثر مهمی بر مؤسسه می‌گذارد و بدون بیان دلایل، پی بردن به رتبه اعطایی امکان‌پذیر نیست و این موارد زمانی محسوس‌تر می‌شود که دلیلی برای عدم بیان دلایل وجود ندارد. باید توجه داشت که عدم وجود علت برای کتمان دلیل در فضای مسموع است که اصل الزام به بیان دلیل وجود داشته باشد؛ درحالی‌که این اصل هنوز در حقوق انگلستان وجود ندارد. در این وضعیت ما باید فاکتورهایی را که خواهان بیان داشته، کنار هم قرار دهیم و با مقایسه آن با دفاعیات خوانده نتیجه بگیریم این اصل در این مورد وجود دارد یا خیر. چون اصل کلی وجود ندارد و حسب استدلالات مذکور و رویه اشاره‌شده، در هر مورد باید اثبات کرد که اقتضای عدالت، بیان دلایل است یا خیر. نماینده خواهان بیان داشته است: ۱- تصمیم اداره بر سال مالی آینده خواهان، بسیار اثرگذار بوده است. ۲- منجر به تنزل رتبه خواهان نسبت به سابق شده است. ۳- با وجود بیان دلایل، احتمال دخالت عوامل غیرضرور بسیار زیاد است. ۴- خواهان به علت عدم بیان دلایل دچار سوءظن شده است. ۵- دلیلی برای کتمان دلایل وجود ندارد.

ما با تمام انتقادات نماینده خواهان، همداستانیم. اینکه چون خوانده براساس پنل جمعی تصمیم گرفته است، لذا لازم به بیان دلیل نیست، به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست. نمی‌توان پذیرفت که تجزیه و تحلیل نظر جمعی غیرممکن است. به‌علاوه، این جمله که توصیف پروسه کار پنل و دلایل تصمیم آن جز با زیر سؤال بردن صلاحیت آن یا زیر سؤال بردن اهداف آن امکان‌پذیر نیست، قابل دفاع نمی‌باشد. این موارد استنادی خوانده اصلاً دفاع موجهی نیستند. دلایل بسیار قوی‌تر از اینها لازم است تا ما را قانع کند که تصمیم یک گروه تخصصی و علمی به صورت جمعی را نمی‌توان تجزیه و کندوکاو نمود، اما در عین حال خواهان نیز نمی‌تواند از این تصمیم سود ببرد، چون خود او هم در مقام ادعاست و باید ادعایش اثبات و توجیه شود. این دعوا شبیه دعوی R علیه وزارت کشور در مورد میزان حبس زندانیان محکوم به حبس ابد نیست. در آن پرونده، زندانیان در برابر نوعی قضاوت از جانب وزیر کشور بودند که از مدارک، شیوه کار و ذهنیت او آگاه نبودند. مورد (آزادی) از موارد بسیار مهم بود. بنابراین، دلایل می‌بایست بیان می‌شد. این دادگاه هم برای تصمیم اصل الزام دلیل به سایر دعاوی،

ابزاری ندارد. آزادی، دسترسی افراد به بخشنامه چگونگی ارزیابی، اعلان گسترده آن و ذکر جزئیات دقیق، امکان قضاوت براساس آنچه که خود داوطلبان ارائه می‌کنند، قضاوت دوگانه، کار جمعی و تخصصی همه و همه به گونه‌ای است که وضعیت این دعوا را با دعوای مذکور متفاوت می‌کند. تنها رازی که در این پرونده وجود دارد این سؤال است که: با علم به چگونگی ارزیابی صورت گرفته، چرا نتیجه نهایی رتبه ۲ شد؟ براساس کدام معیارها رأی صادر شده است؟ باز هم نمی‌دانم چرا رتبه، ۲ شد. درواقع پرسش در اینجا پرسش از قضاوت آکادمیک است و نه از شواهد و مدارک. درحقیقت، باید در جایی خواهان دلیل باشیم که مربوط به شواهد و مدارک است نه روش قضاوت. روش ارزیابی در اینجا امری کاملاً آکادمیک و تخصصی است. البته این بدان معنا نیست که تصمیمات آکادمیک همواره فارغ از بیان دلیل هستند. جایی که عوامل نشان می‌دهند ارزیابی به نوعی تحت تأثیر عوامل غیرمرتبط هستند باید کل تصمیم نقض شود یا اداره ملزم به بیان دلیل تصمیم شود تا براساس آن تصمیم گرفت که نتیجه متناسب است یا خیر. بنابراین، صرف تصمیمات علمی و دانشگاهی را نباید در زمره دعوای اخیر قرارداد بلکه باید در ردیف دعوای R علیه هیأت تجدیدنظر خدمات گنجانده؛ یعنی الزام بیان دلیل، بسته به وجود اوضاع و احوال خاص است نه کل؛ چراکه اصلاً کل، وجود ندارد. به عبارت دیگر، بررسی باید مورد به مورد صورت گیرد، اما در موارد خاصی این اصل باید لزوماً موجود باشد و در مواردی دیگر بستگی به اوضاع و احوال و ظاهر پرونده دارد. و این دعوا هم از مورد اخیر است. آیا فاکتورهای موجود در این پرونده فاقد توجیه کافی برای الزام بیان دلیل است؟ خیر! براساس یک پیش‌فرض رسمی و برپایه یک شک معقول و شواهد و مدارک کافی، علل موجهه‌ای برای دادگاه وجود ندارد که اعلام کند شیوه ارزیابی و اعلام رتبه یا نتیجه حاصله، نابجا و غیرقانونی است یا خلل‌بردار است تا نیاز به بیان توضیح و دلایل داشته باشد. درواقع ما فاقد تخصص کافی و دقیق هستیم که به ما اجازه دهد در شیوه کار و أخذ تصمیم شورا ورود کرده، به صحت و سقم آن بپردازیم یا اینکه با بررسی این ارزیابی تشخیص دهیم که یک امر مبهم و عامل غیرمرتبط در تصمیم وجود دارد و برای فهم آن، به الزام اداره به بیان دلایل، نیازمند هستیم. این امر از بدشانسی خواهان است که دادگاه در پرونده R علیه هیأت تجدید خدمات شهری به راحتی واجد توانایی لازم برای

بررسی کار هیأت و دیوان صنعتی بوده و اختلال را تشخیص داده و آنها را ملزم به بیان دلیل کرده است. در این مورد نه ظاهر، غیرقانونی است که ما را به شک بیندازد و نه ما واجد توانی لازم برای کندوکاو در شیوه ارزیابی هستیم. اشکال خواهان به اینکه بعضی از مؤسسات در پیل، نماینده داشته‌اند هم به خودی خود ایراد موجهی برای بر هم زدن ظاهر نیست. درواقع نوعی مغلطه است. ما استدلال خواننده را مبنی بر اینکه این تصمیمات فارغ از بیان دلیل‌اند چون آکادمیک جمعی و تخصصی هستند، رد می‌کنیم. در اینجا مورد از مواردی نیست که الزام به بیان دلیل وجود داشته باشد. مقامات باید دلیل خود را داشته باشند و آنها را دسته‌بندی و شفاف سازند تا در مواردی که ضروری است ارائه دهند. صحت دستورات و تصمیمات این مقامات در مواقع چالشی منوط به ارائه دلیل خواهد بود و این جدای از بیان فرایند یا پروسه أخذ تصمیم است. به عبارت دیگر، کافی نیست که مقام اداری صرفاً به بیان پروسه أخذ تصمیم بسنده کند بلکه باید توجیه نماید که چرا این تصمیم اتخاذ شد. چرا این تصمیم با اوضاع و احوال مطابقت دارد و چگونه با قضیه متناسب است؟

درمجموع برای جمع‌بندی این مقال باید گفت:

- ۱- وظیفه عمومی در بیان دلیل وجود ندارد اما در بعضی موارد این الزام به چشم می‌خورد.
 - ۲- یکی از این موارد در جایی است که تصمیم مربوطه درخصوص منفعتی است که قانون از آن بسیار حمایت کرده است و عدالت اقتضا دارد دلایل این تصمیمات حتماً بیان شود؛ مثلاً موارد سلب آزادی.
 - ۳- مورد دیگر جایی است که تصمیم، نابجا به نظر می‌رسد. در این حالت عدالت اقتضا دارد که دلایل ذکر شود تا افراد دریابند از نظر قانونی نقضی وجود دارد یا خیر.
 - ۴- موردی که صرف تصمیم، فی‌نفسه به گونه‌ای است که جز با خدشه وارد کردن به دلایل، نمی‌توان تقاضای بازبینی قضایی کرد. تصمیمات راجع به ارزیابی صرف آکادمیک از جمله این دسته هستند.
- از آنجا که در صلاحیت این دادگاه نیست که به میزان لیاقت و شایستگی علمی- پژوهشی خواهان که مؤسسه دندان پزشکی است بپردازد یا به نحوه مدیریت و برنامه‌ریزی طرح ارزیابی خواننده از این مؤسسات و اعتبار آن خدشه وارد کند و توانایی علمی آن را

منابع

1. R v. the university funding council ex parte the institute of dental surgery 1993.
2. R v. civil service appeal board ex parte Cunningham 1992.
3. R v. secretary of state for home department ex parte Dooby 1993.
4. Elliot.Mark.administrative law.oxford university press.6th edition.london 2011.
5. Thomas.Robert.legitimate expectation and proportionality in administrative law. Hunter university press.first edition 2001.

ندارد، حتی در مواردی که دلیل، بنا به ضرورت نیاز است و باید بیان شود، هم قادر به ارزیابی درست آن نیست. بنابراین، به نوعی بر تشریفات مقرر که به صورت قانونی انجام شده است اعتماد کرده و مورد را فارغ از الزام به بیان دلیل می‌داند. پس، خواهان محکوم به بی‌حقی است. دو قاضی دیگر شعبه هم با نظر سدلی جی موافقت نمودند.